

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

در بحث گذشته، آیاتی که در سوره مبارکه قیامت است را عنوان کردیم، آیات 26 تا 30: «كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ، وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ وَالتَّفَّتُ السَّاقُ بِالسَّاقِ إِلَى رَيْكٍ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ» چون بحث ما در این استکه انسانی که در حال مرگ است آن حالاتی که در حین از بین رفتن و نزع روح او رخ می‌دهد این را بیان کنیم. که عرض کردیم بر حسب این آیه‌ی شریفه وقتی که روح انسان به استخوان‌های ترقوه می‌رسد، البته مربوط به انسان‌های کافر است. یا آن گروهی که در گرد او جمع شدند می‌گویند «من راق و من یشفیه» چه کسی است که این را نجات بدهد؟ یا خود ملائکه می‌گویند چه کسی هست که این را بالا ببرد، از رقا یرقی اگر گرفتیم به معنای یشفی است، از رقا یرقا اگر گرفتیم به معنای یسعد است. که واقعاً این حالت بسیار عجیبی است در مورد کفار و در مورد هر کافری هم این حالت وجود دارد که وقتی می‌خواهد از دنیا برود، حتی در بعضی از تعبیر دارد «تختصمون» بین اینها بگومگو می‌شود، همه از این نفس کافر کراحت دارند، هیچ کدام حاضر نیستند که این نفس پلید و آلوده را به عالم بالا ببرند و آخر الامر بالأخره ملك الموت معین می‌کند یکی از این ملائکه را که تو این کار را بکن و تو نفس این کافر را به بالا ببر، این نشان دهنده‌ی این است که انسان چه بلایی می‌تواند به سر خود بیاورد. انسانی که می‌تواند با ایمان، اعتقاد و عمل صالح از ملائکه بالاتر برود و ملائکه در هنگام نزع روح او به استقبالش بیایند، طوری بشود که ملائکه حاضر نباشند او را تحویل بگیرند. نکته‌ای که وجود دارد این است که این مسئله ادامه دارد، یعنی هیچ ملکی! اینها که موکل در موت هستند حاضر نیستند روح او را بگیرند و بالا ببرند چه برسد به ملائکه‌ای که بعداً روز حشر و روز قیامت و ملائکه‌ی جهنم، اینها تمام این خصوصیت را دارند.

نکته‌ای که می‌خواهیم امروز عرض کنیم این است که اینطور نیست که فقط ملائکه‌ی قبض روح متعذی از نفس این انسان کافرنه، هر ملکی و هر انسان صالحی در روز قیامت از روح این انسان کافر متعذی است و این قرائنی دارد که در بعضی از روایات و نقل‌ها هم آمده که بعداً اشاره می‌کنیم، کافر نفسش را طوری قرار داده که همه‌ی موجودات سماوی و صلحاء از او تعذی پیدا می‌کنند، این «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ» ولو دیروز دو احتمال دادیم؛ یکی اینکه آن اطرافیان که اطرافش هستند با هم می‌گویند چه کسی این را شفا می‌دهد، احتمال دوم اینکه ملائکه با هم می‌گویند چه کسی این را بالا می‌برد؟ اما طبق این بیانی که الآن عرض کردیم «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ» یعنی این يك قولی است که هر ملکی می‌گوید، یعنی همه‌ی ملائکه از این متعذی هستند، هیچ کس حاضر به نزدیک شدن به این نیست، يك وقتی هست که بحث متمرکز می‌شود در اینکه چه کسی این روح را بالا می‌برد، يك وقت بحث در این است که ملائکه حاضر به نزدیک شدن به این نفس نیستند، نتیجه این می‌شود «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ» کنایه است، یعنی همه از این فرار می‌کنند، این را اگر بگوئیم آیه دلالت بر این دارد، شاید از آن معنای اول و دوم اولی باشد و جایی هم ذکر نشده. بگوئیم «كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ» که گفتیم اگر علمای تجوید گفتند دو جا را در حروف یرملون استثناء شده که یکیش این آیه است که نباید مَرَّاق خواند، مَرَّاق می‌شود بایع المرق، مرق هم یعنی آبگوشت. ما دیروز جواب دادیم که کسره‌ای که در آن وجود دارد این شبهه را برطرف کند، حالا آنچه که علمای تجوید هم گفتند می‌خواهیم عرض کنیم خیلی لازم الرعایه نیست در اینجا.

حالا به این نکته دقت بفرمایید، آیه را «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ» بیائیم يك معنای محدود کنیم، اطرافیان می‌گویند چه کسی این را شفا

می‌دهد؟ این عذابی نیست برای این شخص. آیه شروع به این است «**كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ وَ قِيلَ مِنْ رَاقٍ وَ وَظَنَ أَنَّهُ الْفِرَاقُ، وَالتَّفَتُّ السَّاقُ بِالسَّاقِ**» شروع عذاب این انسان کافر را می‌خواهد بیان کند، اینکه اطرافیانش بگویند چه کسی این را نجات می‌دهد که عذاب او نیست، این یک.

معنای دوم از معنای اول بهتر است که می‌گوئیم ملائکه با هم خصومت می‌کنند که چه کسی این را بالا می‌برد؟ و این معنای سوم که ما عرض می‌کنیم باز از معنای دوم بهتر است، یعنی هیچ ملکی حاضر نیست نزدیک به نفس این کافر شود! از آن آلودگی و بوی خبیث و عَفَنی که در این کافر وجود دارد، یعنی این نفس طوری است که هر ملکی کراحت دارد از نزدیک شدن به این، و بگوئیم این «**قِيلَ مِنْ رَاقٍ**» یعنی کیست که این نفس را بخواهد تحویل بگیرد؟

نکات دیگری هم در «**والتفت الساق بالساق**» بود که دیروز عرض کردیم، ولو اینکه بحث ما در همان خصوصیات در حالت نزاع روح است، اما اینجا آیات بعد را هم یک معنای اجمالی کنیم تا وارد بحث بعدی شویم.

در آیه 31 می‌فرماید «**فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى**» این تصدیق نکرد، نماز هم نخواند! یعنی خدا را انکار کرد، نماز هم نخواند، یعنی نه در اصول دین قدمی جلو گذاشت که خدا را قبول کند و نه در فروع دین که اَهِم در فروع دین نماز است، هیچ کدام از اینها را انجام نداده. بعضی‌ها این «**لا صدق و لا صلی**» را گفتند چون در آیات قرآن هر جا مسئله‌ی نماز مطرح شده مسئله‌ی زکات هم مطرح شده، هر دو را آوردند در فروع دین «**فلا صدق**» یعنی زکات و صدقه نداده. این مطلب درست نیست، اگر ما در صد تا آیه دیدیم کنار نماز، زکات ذکر شده «**الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ**» یا آیات دیگری که زکات کنار نماز ذکر شده، این دلیل نمی‌شود که حتماً در هر آیه‌ای باید اینطور باشد، این اولاً. ثانیاً آیه بعد که می‌فرماید «**وَلَكِنْ كَذَبَ وَتَوَلَّى**» این قرینه خیلی روشنی است که این **صَدَقَ** به معنای صدقه و زکات نیست «**فلا صدق و لا صلی**» این ایمان به خدا نیاورد و نماز هم نخواند، درست است کسی که ایمان به خدا ندارد نماز نمی‌خواند، به این دلیل است که شارع می‌خواهد در اینجا اهمیت نماز را ذکر کند، یعنی بالأخره الآن دست خالی خالی وارد عالم آخرت نشده، نه از ایمان بهره‌ای دارد و نه از نماز بهره‌ای دارد. «**وَلَكِنْ كَذَبَ وَتَوَلَّى**» این خدا را تکذیب کرد و به طاعت خدا پشت کرد، از اطاعت خدا سرپیچی کرد. آیه بعد می‌فرماید این آدم به این مقدار اکتفا نکرده «**ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَمْتَطِي**» این آدمی که ایمان نیاورد، نماز نخواند، تکذیب کرد و گفت این حرف‌ها دروغ است، خدا و قیامت و پیامبر دروغ است! و بعد به طرف اهل و خاندانش حرکت کرد با غرور، یعنی این کارها را که کرد یک طرف و حالا هم خودش را مغرورانه وارد خانواده‌اش می‌کند که من کسی هستم که اینها را قبول کردم، که متأسفانه شبیه این حالت گاهی اوقات در زمانه ما در بعضی از امور رخ می‌دهد، بعضی‌ها که بعضی از فروع را قبول ندارند، حجاب را قبول ندارند، با حالت مغرورانه قلم می‌زنند و مقاله می‌نویسند! با محالت غرور می‌گویند ما کسی هستیم که این مطالبی که خشکه مقدس‌ها و اُمُل‌ها می‌گویند (به تعبیر باطل خودشان) ما اینها را قبول نداریم، ما انسان‌های امروزی هستیم، این غروری که گاهی اوقات در برخی از مسلمان‌ها در برخی از فروع وجود دارد یک غرور کافرانه است که ریشه‌اش به همان غروری برمی‌گردد که کفار در انکار قیامت و دستورات خدا داشته‌اند. اینها حرف پیامبر را قبول نمی‌کردند و به مردم می‌گفتند گوش نکنید اینها دروغ است، بعد هم به این انکار اکتفا نمی‌کردند «**ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَمْتَطِي**».

در یتمّطی دو احتمال وجود دارد؛ یکی اینکه از ماده‌ی مَطی باشد به معنای پشت، تمّطی یعنی کسی که پشت خودش را بکشد، آدم‌های مغرور را دیدید معمولاً پشت خودشان را سیخ نگه می‌دارند به عنوان اینکه بگویند ما این چنین هستیم، آدم‌های متواضع یک مقداری خمیده‌حال هستند، یا از ماده مَطی است یا از مَطَطَ که به معنای کشیدن پا است، کسی که پای خودش را دراز می‌کند که یکی از ظواهر کار آدم‌های مغرور همین دراز کردن پایشان است، وقتی می‌خواهند به کسی بی‌اعتنایی کنند و یا تحقیرش کنند.

علی‌الحال اینها آیات خدا را تکذیب کردند، نماز هم نخواندند، با یک چنین حالی به سراغ اهل‌شان می‌آیند. آیه بعد می‌فرماید «**أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ، ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ**» این دو آیه خیلی مورد بحث واقع شده که به چه معناست؟ این اولی را آیا ما افعَل تفضیل بگیریم؟ «**أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ**» آن وقت اگر افعَل تفضیل بگیریم باید خبر یک مبتدای محذوف باشد، یعنی خدا می‌خواهد بفرماید

«النار أولي لك» آتش جهنم شایسته توست، چهاربار در این دو آیه می‌فرماید اولی «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ، ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ» تکرار برای تأکید است، یعنی خدا می‌فرماید حالا این کار را می‌کنی ولی بدان آتش جهنم شایسته‌ی توست، چهار مرتبه این معنا در آن می‌آید، این يك احتمال. یعنی تو أحق به آتش هستی.

يك احتمال دیگر این است که این أولی اسم فعل باشد و افعّل تفضیل نباشد؛ یعنی اسم فعل معنایش این است که «وليك شرٌ بعد شر» تو که تکذیب خدا کردی، گرفتاری روی گرفتاری به سراغت می‌آید! يك مقدارش در دنیا و يك مقدار عمده‌اش هم در آخرت. که اگر اینطور بگوئیم، «أولي لك فأولي» در آیه اول مربوط به دنیا است «ثم أولي لك فأولي» مربوط به آخرت است، یعنی وليك شرٌ بعد شر، این هم احتمال دیگری که در اینجا است.

احتمال سوم این است که أولی از ولي است به معنای قرب، أولی یعنی «قرب الهلاك» بگوئیم که «أهلك الله تعالى» أولی را بگوئیم به معنای قرب است آن هم نه هر قربی! «غلب في قرب الهلاك» وقتی يك کسی در حال نابودی است عرب به او می‌گوید أولی لك، این غلبه داده شده به يك قرب خاص آن هم قرب هلاکت، مثل کلمه‌ی بعداً که در عرب می‌گوئیم بعداً، یعنی دور باد. ولی این کلمه بعداً در هلاک استعمال می‌شود. نتیجه به این معناست که «أولي لك» یعنی «قاربه ما يهلكه» چیزی که این را هلاک بکند نزدیک می‌شود که همان آتش جهنم باشد. این حرف را اصمعی می‌گوید و صعلب گفته «لم يكن أحدٌ في أولي أحسن مما قاله الأصمعي» روی این حساب أولی خودش فعل است و دیگر افعّل تفضیل نیست، اسم فعل نیست، أولی فعل است و يك ضمیر مستتر در آن هست که به همان هلاک برمی‌گردد به قرینه‌ی سیاق آیه. یعنی آن هلاک «أهلك الله تعالى»، این هم يك احتمال که در اینجا وجود دارد.

احتمال چهارم این است که در يك روایتی آمده پیامبر(ص) أخذ بيد أبي جهل دست ابوجهل را گرفت، پیامبر(ص) به او فرمود «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ، ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ» ابوجهل گفت «بأي شيء تهددني» داری من را تهدید می‌کنی؟ این معلوم می‌شود که أولی لك فأولي را مربوط به کسی که مشرف بر هلاکت است استعمال می‌کنند، کسی که مشرف بر نابودی است استعمال می‌کنند و افعّل تفضیل در اینجا نیست! ابوبکر به پیامبر عرض کرد «لا تستطيع أنت ولا ربك أن تفعل بي شيء» نه تو و نه خدای تو قدرت ندارید کاری برای من انجام دهید و من عزیزترین اهل این وادی هستم، آن وقت «فأنزل الله سبحانه كما قال له رسول الله» یعنی خدای تبارک و تعالی این را همانطور که پیامبر به ابوجهل فرمود اینجا تکرار فرموده و حکایت کرده. این معنای چهارم، که بگوئیم این حکایت همان کلام پیامبر است.

معنای پنجم این است که این «أولي لك ألباً للويل» به يك کسی که می‌خواهند بگویند بدبختی، می‌گویند «أولي لك» یعنی نه اسم فعل بگیریم، نه افعّل تفضیل بگیریم، هیچ کدام از اینها را نگیریم، حالا نظیر آنچه که پیامبر به ابوبکر فرموده، شاید این هم به همان برگردد که بگوئیم «أولي لك» ألم است برای بیان نابودی، برای بیان اینکه کسی در حال نابود شدن است، به او گفته می‌شود «أولي لك».

چون در این «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ، ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ» بین مفسّرین خیلی حرف است که این را چطور معنا کنیم؟ آیا طبق معنای اول بگوئیم النار أولی لك، نار برای تو شایسته است؟ یا بیاییم اسم فعل بگیریم، اینکه ألم بگیریم. مرحوم علامه اینجا می‌فرماید این أولی لك خبر مبتدا، خبر يك مبتدای محذوف است و آن مبتدا چیست؟ «هو» که «ضميرٌ عائدٌ إلي ما ذكر من حال هذا الإنسان» آن انسانی که لم يصدق و لم يصلّ و كذب و تولى ثم ذهب إلي أهله يتمطي، این خیلی نکته‌ی لطیفی است ببینید مرحوم علامه چه فرموده، می‌فرماید: این کلام «أولي لك كلمة طبع طبع الله بها علي قلبه حرم به الإيمان والتقوى» آدمی که تکذیب خدا کند، نماز نخواند، بعد هم به این کار خودش افتخار کند و مغرورانه در بین خانواده‌ی خودش حضور پیدا می‌کند، خدا يك مُهری بر قلب او می‌زند، این «أولي لك فأولي ثم أولي لك فأولي» چهار بار مهر خوردن بر قلب این آدم کافر است، این چهار بار را مرحوم علامه نفرمودند، بلکه می‌فرمایند «فيكون الكلام كلمة طبع طبع الله بها علي قلبه» خدا قلب این آدم را مهر می‌کند که دیگر ایمان و تقوا بر این آدم حرام می‌شود و دیگر روی سعادت را نمی‌بیند «وكتب عليه أنه من أصحاب النار» آن وقت می‌فرماید آیه‌ی شریفه‌ای که در سوره مبارکه محمد(ص) آمده «فَإِذَا أَنْزَلْتُ سُورَةَ مُحْكَمَةٍ» این آیه شریفه را به عنوان مؤید برای این فرمایش

خودشان ذکر کردند «وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ» آنهایی که ایمان نیاوردند می‌گویند چرا سوره‌ای نازل نشد؟! «فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَئِكَ لَهُمْ» می‌فرماید اینها وقتی که يك سوره‌ای محکم نازل شد که در آن آیات قتال بود «يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ» يك چنین نظري به تو می‌کنند که دیگر انکار می‌کنند و قبول نمی‌کنند، مخالفت می‌کنند، بعد خدا می‌فرماید «فَأُولَئِكَ لَهُمْ» يعني طبع علي قلوبهم، هر چه سوره و آیه جدید نازل شود گوش اینها گوش نمی‌کنند.

نکته‌ای که از این آیات می‌شود استفاده کرد این است که درست است که آیه در مورد کافر است ولي از آن استفاده می‌شود تکذیب آیات خدا، اگر انسان تکذیب کرد، تکذیب آیات خدا یکیش همین است که انسان بیاید حجاب را انکار کند، بیاید ارث زن و مرد را بگوید نصف نیست، اینکه زن نصف مرد ارث می‌برد دروغ است، یا نعوذ بالله بگوید اگر خدا در قرآن هم گفته ما قبول نداریم، یا مسئله‌ی تعدد زوجات را بعضی از زن‌های مؤمنه‌ی ما می‌گویند همه‌ی دستورات را قبول داریم ولي این را قبول نداریم، اینها تماماً می‌آیند در مسیر تکذیب آیات الهی، آن وقت تمام اینها مشمول این طبع علي قلوبهم می‌شوند، مشمول کلمه‌ی طبع می‌شوند، منتهی کافر «أُولَئِكَ لَكَ فَأُولَئِكَ ثُمَّ أُولَئِكَ لَكَ فَأُولَئِكَ» چهار مرتبه این مهر بر قلبشان زده می‌شود، چهار قبضه می‌شود، بنابراین نتیجه این است که ما باید نسبت به دین خدا و آنچه که خدای تبارک و تعالی فرموده خیلی مواظبت کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين